

تأثیر ایمان و عمل صالح در هدایت علمی بشر با تکیه بر تفسیر المیزان*

مهدی قاسمی فیروزآبادی**

چکیده

هدایت علمی، از اقسام هدایت الهی بوده و از عوامل متعدد افزایشگر و کاهشگر برخوردار است. علامه طباطبائی در تفسیر المیزان، به مناسبت آیات فراوان، به ذکر ابعاد این بحث و بخصوص، بررسی عوامل تأثیرگذار در هدایت علمی پرداخته است. در نوشتار حاضر، که برگرفته از این منبع تفسیری گرانقدر می‌باشد، با روش تحلیلی - توصیفی به بررسی اقسام هدایت الهی و نقش ایمان و عمل صالح در هدایت علمی، همراه با تنظیم منطقی، و تبیین لازم پرداخته است. در قرآن کریم هدایت الهی، دارای دو قسم تکوینی و تشریحی است. هدایت تکوینی نیز، خود، به هدایت علمی و عملی تقسیم می‌شود. هدایت علمی، همان توفیق درک و فهم معارف حق، و هدایت عملی، توفیق پیروی و التزام عملی نسبت به این معارف است. هدایت علمی نیز دو گونه است: عام و خاص. هدایت علمی عام، از راه عقل، فطرت و امثال آن، و هدایت علمی خاص، از طریق ایمان و عمل صالح، قابل تحصیل است.

کلیدواژه‌ها: هدایت، ضلالت، هدایت علمی خاص، ایمان، تقوا، عمل صالح.

** مقاله حاضر برای همایش بین‌المللی اندیشه‌های علامه طباطبائی در تفسیر المیزان ارائه شده است.

** دانش‌پژوه دکتری کلام مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

مقدمه

است. ما در این مقاله، برآنیم تا با الهام از این منبع تفسیری گران قدر، به تبیینی جامع و جدید از اقسام هدایت الهی دست زده، و با تقریر، تنظیم و زاویه نگاهی جدید، به بررسی نقش ایمان و عمل صالح در هدایت علمی بشر پردازیم. نقش ایمان و عمل صالح در هدایت علمی، مسئله اصلی این مقاله به حساب آمده، و مباحثی از قبیل چیستی هدایت و ضلالت، اقسام هدایت و ضلالت، و علل و عوامل مؤثر در این دو، مسائل فرعی آن را تشکیل می‌دهد.

بخش اول: چیستی هدایت و ضلالت، در قرآن کریم

الف. هدایت

هدایت، در لغت، به معنای راهنمایی همراه با لطف است (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ص ۸۳۵). خداوند متعال، در قرآن کریم، به انواع گوناگونی از هدایت خود نسبت به انسان‌ها اشاره فرموده است: اول. هدایت عام الهی، که عموم مکلفان را دربر می‌گیرد، مانند نعمت عقل، زیرکی و فطرت. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾ (طه: ۵۰). دوم. هدایتی که خداوند متعال، به وسیله انبیا و قرآن کریم و سایر کتب آسمانی، برای مردم قرار داده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْهُمْ أَئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا﴾ (انبیاء: ۷۳). سوم. توفیقی که مخصوص هدایت‌شدگان است و پی در پی به ایشان اعطا می‌شود. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾ (محمد: ۱۷؛ تغابن: ۱۱؛ یونس: ۹؛ عنکبوت: ۶۹؛ مریم: ۷۶؛ بقره: ۲۱۳). چهارم. هدایت در آخرت، به سوی بهشت. خداوند می‌فرماید: ﴿سَيَهْدِيهِمْ وَيُصَلِّحُ بِالْقَوْلِ﴾ (محمد: ۵).

از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود که لازمه هدایت، شرح صدر برای اسلام، و لازمه ضلالت، قساوت

هدایت بشر به سمت کمال و سعادت حقیقی، که همان اعتقاد، اخلاق و رفتار صحیح و پسندیده است، از اهداف اصلی خلقت جهان و انسان و بعثت انبیا و رسولان و تشریح شرایع الهی و نزول کتاب‌های آسمانی توسط خداوند متعال به‌شمار می‌رود. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید: خدا پیغمبران و رسولانش را به سوی بندگانش نفرستاد مگر برای آنکه از خدا خردمند شوند (کلینی، ۱۳۶۲)، کتاب العقل و الجهل، ح ۱۲). از امیرمؤمنان علی علیه السلام نیز نقل شده که فرمودند: هنگامی که خداوند، انسان را آفرید، خواست که او دارای آداب و اخلاق نیکو باشد و می‌دانست که بدون آگاه کردن او به آنچه به نفع و ضررش است، نمی‌تواند به آن دو برسد و آگاه کردن بدون امر و نهی انجام نمی‌گیرد (مجلسی، بی تا، ج ۵، باب ۱۵، ح ۱۳). از این رو، خداوند متعال، شرایع را تشریح و انبیای عظام را مبعوث فرمود. هدایت الهی، از اقسام و ارکان متعدد و مهمی برخوردار بوده و عوامل متعددی در افزایش و کاهش آن دخیل است. فهم دقیق و عمیق نسبت به این اقسام، ارکان و عوامل، و سپس عمل شایسته به مقتضای این فهم، هر انسانی را به سعادت و کمال حقیقی خود هدایت می‌کند. از این رو، پرداختن به این بحث از اهمیت علمی و عملی بالایی برخوردار است. به مناسبت آیات فراوان قرآنی در باب هدایت و ضلالت، امامان معصوم علیهم السلام به تفسیر و تبیین این مفاهیم قرآنی پرداخته‌اند. در کتاب‌های تفسیری و کلامی نیز، هرچند به صورت غیرمنسجم، به ابعادی از این بحث اشاره شده است. علامه طباطبائی در تفسیر شریف المیزان، به ذکر ابعاد مختلف هدایت و ضلالت، و بخصوص بررسی عوامل تأثیرگذار در هدایت علمی بشر، همت گمارده

کرده باشد در حقیقت، سینه‌اش را برای تسلیم در برابر اعتقادات صحیح و عمل صالح وسعت داده، به طوری که هیچ مطلب حق و صحیحی به او پیشنهاد نمی‌شود مگر آنکه او را می‌پذیرد، و این نیست مگر به دلیل نوری که در چشم بصیرتش وجود دارد؛ نوری که همیشه به اعتقاد صحیح و عمل صحیح می‌تابد، به خلاف آن کسی که چشم دلش کور شده، او حق را از باطل و راست را از دروغ تشخیص نمی‌دهد، همچنان‌که در آیه ۴۶ سوره «حج» فرموده است: «همانا چشم‌ها کور نمی‌شود، ولی دل‌هایی که در سینه‌هاست کور می‌گردد» (ر.ک: همان، ج ۷، ص ۳۴۶-۳۴۷؛ ج ۸، ص ۴۳۴-۴۳۵).

ب. ضلالت

ضلالت به معنای گمراهی است و در مقابل هدایت قرار دارد؛ به همین جهت، اثرش هم مقابل اثر آن است، و آن این است که دل گنجایش حق و صدق را نداشته و از داخل شدن حق و صدق در آن امتناع داشته باشد. از این رو، در آیه «وَمَنْ يَرِدْهُ أَنْ يَضِلَّهُ يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقًا حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ» (انعام: ۱۲۵)، به دنبال کلمه «ضیقاً» کلمه «حرجاً» را که همان امتناع داشتن است ذکر فرمود.

در مفردات آمده است: حرج و حراج، در اصل به معنای آن فاصله تنگی است که در هنگام اجتماع دو چیز در میان آن دو مشاهده می‌شود و به همین جهت، هر فضای تنگی را «حرج» می‌نامند و گناه را هم حرج می‌خوانند (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق، ماده حرج). بنابراین، جمله «حَرَجًا كَأَنَّمَا يَصَّعْدُ فِي السَّمَاءِ» به منزله تفسیر است برای کلمه «ضیقاً» و اشاره است به اینکه امتناع دل‌های گمراهان از قبول حق، شبیه است به امتناع

قلب از یاد خداست. خداوند در آیه شریفه «أَفَمَنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ فَوَيْلٌ لِلْقَاسِيَةِ قُلُوبُهُمْ مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ» (زمر: ۲۲) و چند آیه قبل از آن، به معرفی خردمندان پرداخته است. در آیات قبلی، آنان را بندگان باتقوا و هدایت‌یافته دانسته و در این آیه می‌فرماید: این طایفه همچون دیگران گمراه نیستند و علت آن این است که این طایفه دارای نوری از ناحیه پروردگار خویشند که با آن نور، حق را می‌بینند. و سبب دیگرش این است که این طایفه دلی نرم دارند که از پذیرفتن حق، و هر کلام نیکویی که بشنوند سرپیچی نمی‌کنند.

«شرح صدر» به معنای گشادگی سینه است؛ به این معنا که صاحب آن، ظرفیت پذیرفتن سخن را دارد و چون شرح صدر به خاطر اسلام است، و اسلام عبارت است از تسلیم در برابر خدا و آنچه او اراده کرده و او هم جز حق را اراده نمی‌کند، در نتیجه، شرح صدر برای اسلام، به این معنا خواهد بود که انسان وضعی به خود بگیرد که هر سخن حقی را بپذیرد و آن را رد نکند. البته معنای این حرف این نیست که هر سخنی را هرچه باشد کورکورانه بپذیرد، بلکه با بصیرت نسبت به حق و شناختن راه رشد، آن را می‌پذیرد؛ از همین روست که در ادامه آیه می‌فرماید: «فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِنْ رَبِّهِ» و با آوردن کلمه «عَلَى» او را به سواره‌ای تشبیه کرده که بر نوری سوار شده، راه می‌پیماید، و از هرچه بگذرد، آن را به خوبی می‌بیند و اگر حق باشد آن را از باطل تمیز می‌دهد، به خلاف گمراهی که در سینه‌اش شرحی و ظرفیتی نیست تا گنجایش حق را داشته باشد، و نیز بر مرکبی از نور سوار نیست، تا حق را از باطل تمیز دهد (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۳۸۸-۳۸۷). و به عبارت دیگر، کسی که خداوند سینه‌اش را برای قبول اسلام، که همان تسلیم بودن است، شرح

پرسش به ذهن می‌آید که علت مُحدِثه و مُبقیه هدایت و ضلالت چه کسی است؛ خداوند یا بنده؟

عَلَّامَهُ طِبَابُطِبَائِي، ذیل آیه شریفه ۲۷ سوره «ابراهیم» که می‌فرماید: «خدا کسانی را که ایمان آورده‌اند به خاطر گفتار و اعتقاد ثابتشان، هم در زندگی دنیا و هم در جهان دیگر، ثابت قدم می‌دارد و ستمگران را گمراه می‌کند»؛ چنین آورده است: آغاز و ادامه هدایت بنده از ناحیه خداوند است. در مقابل، آغاز ضلالت بنده از خود او و افزایش آن در ادامه، از جانب خداست. خداوند می‌فرماید: و چون اعراض کردند، خداوند هم دل‌هایشان را اعراض داد (صف: ۵).

خدای سبحان، بشر را بر فطرت توحید آفریده است؛ فطرتی سالم، که مسئله معرفت ربوبیت و خوبی تقوا و بدی کارهای زشت را در آن به امانت گذارده و معنای اینکه گفتیم: هدایت ابتدایش از خداست، همین است، آن‌گاه این فطرت را به وسیله دعوت‌های دینی، که داعیان آن، انبیا و رسل هستند تأیید فرموده است. پس، اگر انسان‌ها بر اساس همین فطرت سالم زندگی نموده، در نتیجه، مشتاق معرفت پروردگار خود و عمل صالح شوند و از فجور و عمل زشت نفرت بورزند، خداوند هدایتشان می‌کند و به آن معرفتی که می‌خواستند، خواهند رسید. اما اگر انسان از راه فطرت منحرف گردد، و با انتخاب بد خود، و به خاطر نشناختن مقام پروردگار و دلدادگی به زندگی خاکی، و پیروی هوای نفسش، از حق متنفر شود، خودش، خود را گمراه کرده است، و تا اینجا گمراهی‌اش مربوط به خداوند متعال نیست؛ چون لطف و رحمت پروردگار، مانع از این است که کسی را ابتدائاً گمراه کند. ولی در صورتی که بنده، با آگاهی و توجه، بر انحراف خود پافشاری نماید، خداوند، به عنوان مجازات، رحمت خود

ظرفی که بخواهند چیزی را که حجمش بیشتر از حجم آن است در آن جای دهند.

در قرآن کریم، از ضلالت، تعبیر به رجس شده است. جمله ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾ قاعده‌ای کلی را در مسئله اضلال ممتنعان از ایمان بیان می‌کند و می‌فرماید: خداوند، رجس و ضلالت را نصیب کسانی می‌کند که فاقد حالت تسلیم بودن در برابر خدا و رام بودن در برابر حقند. و این بیان، هم شامل عدم ایمان به خدا می‌شود، و هم عدم ایمان به آیات خدا و ردّ بعضی از معارف دینی الهی. در این آیه، ضلالت که همان ایمان نیاوردن است، رجس خوانده شده، که به معنای قذارت و نجاست است، و تعبیر ﴿عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، برای این است که بفهماند این قذارت، مسلط و محیط به آنان است، به گونه‌ای که میان آنان و دیگران حایل شده، دیگران از نزدیکی به آنان نفرت دارند همان طوری که مردم از یک غذای آلوده به قذارت متنفر می‌شوند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۴۷۱-۴۷۸).

در تفسیر عیاشی، از امام صادق علیه السلام روایت شده که در تفسیر جمله ﴿كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرَّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾، فرمودند: مراد از این رجس، شک و تردید است (عیاشی، ۱۳۸۰ق، ج ۱، ص ۳۷۷، ح ۹۶). همچنین، در آیه ۱۰۰ سوره «یونس» که می‌فرماید: «و هیچ شخصی جز به اذن خدا ایمان نمی‌آورد، این خداست که بعضی را موفق می‌کند، و رجس را بر کسانی که تعقل نمی‌کنند قرار می‌دهد؛ منظور از رجس، چیزی در مقابل ایمان است، و معلوم است که مقابل ایمان، شک و تردید است. پس در این آیه نیز شک و تردید، رجس و پلیدی خوانده شده است (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۰، ص ۱۸۸).

پس از روشن شدن حقیقت هدایت و ضلالت، این

مدام در بین بشر جریان داشته، و به وسیله دعوت فطرت تأیید می‌شود. خداوند متعال در این زمینه می‌فرماید: «ما به تو وحی کردیم، همان‌طور که به نوح و پیامبران بعد از او وحی کردیم. اینان رسولانی بودند که بشر را بشارت داده و تهدید می‌کردند، تا حجت بر مردم تمام شود، و مردم دیگر بهانه‌ای برای گمراهی نداشته باشند» (نساء: ۱۶۵).

بین این دو هدایت تفاوت‌هایی است. یکی از این فرق‌ها، این است که هدایت فطری تکوینی عمومی است و به همه می‌رسد. احدی از انسان‌ها نیست که از این عمومیت مستثنا باشد؛ چراکه هدایت فطری لازمه خلقت بشر است، و در همه افراد در آغاز خلقتشان بالسویه موجود است، هرچند چه بسا به خاطر عواملی، ضعیف و در بعضی افراد، در نهایت، بی‌اثر می‌گردد، و آن عوامل، اموری است که نمی‌گذارد انسان متوجه دعوت عقل و فطرتش شود، و یا اگر چنین شوغل و موانعی در کار نیست، و دعوت عقل و فطرتش را خوب می‌فهمد، ملکات زشتی که در اثر تکرار گناه در دلش رسوخ یافته، نمی‌گذارد دعوت فطرت را اجابت کند؛ از قبیل ملکه عناد، لجاجت و نظایر آن، که خداوند در آیه زیر، جامع همه آنها را هوای نفس معرفی نموده و فرموده است: «آیا دیدی آن کسی را که هوای نفس خویش را معبود و خدای خود گرفت، و خدای تعالی او را با داشتن علم، گمراه نموده، بر گوش و قلبش مهر نهاد، و بر دیده‌اش پرده افکند، دیگر بعد از خدا کیست که او را هدایت کند؟» (جاثیه: ۲۳). هدایتی که در این آیه از هواپرستان نفی شده، هدایت به معنای ایصال به مطلوب است، نه هدایت به معنای ارائه طریق، چنان‌که در ادامه آیه آمده است: «وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ». و اما هدایت زبانی تشریحی که دعوت دینی متضمن آن است، چیزی نیست که خدای تعالی از کسی دریغ

را از او قطع کرده، و توفیق را از او سلب، و ضلالتش را حتمی می‌کند؛ پس، اضلال و گمراه کردن خدا مربوط به کسانی است که خود، راه انحراف را با توجه و آگاهی پیش بگیرند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۲، ص ۷۵-۷۷؛ ج ۱۲، ص ۷۸-۷۷ و ص ۳۵۴-۳۵۶؛ ج ۱۷، ص ۳۹۰؛ ج ۱۹، ص ۴۲۴-۴۲۴؛ ج ۲۰، ص ۴۹۹-۵۰۵ و ۵۱۰).

بخش دوم: اقسام هدایت

هدایت، که نوعی اعلام از ناحیه خدای تعالی و علامت‌گذاری بر سر راه بشریت است، از جهات متعدد، تقسیمات مختلفی دارد. هدایت، از جهتی، به هدایت فطری تکوینی و زبانی تشریحی تقسیم می‌شود. هدایت فطری تکوینی عبارت از این است که بشر به نوعی از خلقت آفریده شده، و هستی‌اش به الهامی مجهز گردیده که با آن الهام، اعتقاد حق و عمل صالح را تشخیص می‌دهد؛ همچنان‌که خداوند می‌فرماید: «سوگند به نفس و خلقت کامل و تمام عیار آن، که خدای سبحان آن را آفرید و سپس تقوا و فجور را به آن الهام کرد» (شمس: ۷ و ۸). و از این آیه شریفه وسیع‌تر و عمومی‌تر، آیه زیر است که می‌فرماید: «روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن. این فطرتی است که خداوند، انسان‌ها را بر آن آفریده، دگرگونی در آفرینش خدا نیست. این است دین و آیین محکم و استوار» (روم: ۳۰). این آیه شریفه، فطرت خدا را نه تنها بر انسان، بلکه بر تمامی خلایق حاکم می‌داند.

قسم دوم، یعنی هدایت کلامی و زبانی و تشریحی، از طریق دعوت انجام می‌شود؛ یعنی خداوند متعال، انبیایی را مبعوث، و کتبی را نازل، و شرایعی را تشریح می‌کند، و به این وسیله، پیش پای بشر را در زندگی‌اش روشن، و سعادت و شقاوتش را بیان می‌کند، و این دعوت به طور

میانی بوده و همه هدایت‌ها، اعم از تکوینی و تشریحی و آغاز و ادامه آن، از جانب خداست؛ و ضلالت نیز بر دو گونه ابتدایی و میانی (مجازاتی) است، و ضلالت ابتدایی از جانب عبد و ضلالت مجازاتی از جانب خداوند است. اینک باید بدانیم که هدایت تکوینی، از جهتی دیگر، به دو قسم هدایت علمی و عملی تقسیم می‌شود. هدایت علمی، همان توفیق درک و فهم معارف حقه، و هدایت عملی، توفیق پیروی و التزام عملی نسبت به این معارف است. هدایت علمی نیز، خود، به دو گونه عام و خاص تقسیم می‌شود.

بخش سوم: هدایت تکوینی علمی خاص و عوامل آن

هرچند مسئله مورد بررسی ما در این مقاله، هدایت علمی الهی خاص مؤمنان، پرهیزگاران و صالحان و ارتباط این هدایت، با ایمان و عمل صالح، از نگاه تفسیر المیزان است، اما از باب مقدمه، به نقل از همین تفسیر، هدایت علمی عام الهی را نیز اجمالاً توضیح می‌دهیم.

علامه در توضیح هدایت عام علمی می‌گوید:

خدای سبحان، مطلق هدایت را به خودش نسبت داده و فرموده است: خدایی که خلقت هر چیزی را به آن چیز بداد و سپس آن را هدایت کرد (طه: ۵۰)، و نیز فرمود: خدایی که موجودات را خلق کرد و تمام عیار و کامل خلق کرد و سپس هدایت نمود (اعلی: ۳). و در خصوص هدایت بشر، که به وجهی هدایت به وسیله حس و فکر است، فرموده است: آیا کسی که شما را در ظلمت‌های خشکی و دریا هدایت می‌کند بهتر است و یا این خدایانی که برای او شریک گرفته‌اید؟ (نمل: ۶۳). و از آنجا که علم نیز هدایت است و هر هدایتی از ناحیه خدای تعالی

بدارد. این هدایت باید به جامعه برسد و در معرض و دسترس عقل‌ها قرار گیرد، تا هر کس که حق را بر باطل مقدم می‌دارد دسترسی به آن هدایت داشته باشد. اما چه بسا زمینه این هدایت برای تک تک افراد جامعه فراهم نشود؛ چون ممکن است علل و اسبابی که وسیله ابلاغ این هدایت به تک تک افراد است، در برخی جوامع و یا برخی زمان‌ها و یا بعضی اشخاص مساعدت نکند. کسانی که این دعوت به آنها نرسیده، و یا اگر رسیده، آن طور واضح نبوده که حق برایشان منکشف شده باشد، چنین کسانی را خداوند، مورد فضل خود قرار داده و درباره‌شان فرموده است: «مستضعفان از مردان و زنان و فرزندان، که نه می‌توانند چاره‌ای ببینند و نه راه به جایی می‌برند، امید است که مورد عفو پروردگار واقع شوند؛ چراکه خداوند، عفوکننده و آمرزنده است» (نساء: ۹۸ و ۹۹).

یکی از دلایل حقانیت و واجب‌الاتباع بودن هدایت تشریحی خداوند بر انسان، این است که این هدایت تشریحی، مطابق با هدایت تکوینی است و فطرت و عقل انسان به آن حکم می‌کند، و خلقتش مجهز به جهازی است که آن جهاز نیز آدمی را به سوی آن راه که همان اعتقاد حق و عمل صالح است دعوت می‌کند. و معلوم است که سعادت هر موجودی و کمال وجودش در آثار و اعمالی است که مناسب با ذات او و سازگار با ادوات و قوایی باشد که مجهز به آن است. انسان هم از این کلیت مستثنا نیست. سعادت و کمال او نیز در پیروی دین الهی است، که سنت حیات فطری اوست؛ سنتی که هم عقلش بدان حکم می‌کند و هم انبیا و رسولان علیهم‌السلام به سوی آن دعوتش کرده‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۱۹۶-۱۹۹).

تا اینجا روشن شد که هدایت بر دو قسم تکوینی و تشریحی است؛ و هدایت تکوینی نیز بر دو گونه ابتدایی و

همان عقل عملی است، که از نتایج تسویه نفس است؛ پس الهام مذکور از صفات و خصوصیات خلقت آدمی است (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۲۰، ص ۴۹۹-۵۰۵).

ارتباط هدایت علمی خاص با برخی عناصر معنوی، همچون ایمان و عمل صالح

اینک به بررسی مسئله اصلی این مقاله، یعنی هدایت علمی خاص و ارتباط آن با برخی عناصر معنوی، همچون ایمان، تقوا و عمل صالح می‌پردازیم. هدایت تکوینی علمی خاص، آن نوع از هدایت الهی است که شامل هر انسانی نبوده و اختصاص به افراد خاص با شرایط خاص دارد. با جست‌وجو در آیات و روایات، این شرایط قابل استقصاست.

الف. ایمان و هدایت علمی

خداوند متعال در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿فَهَدَى اللَّهُ الَّذِينَ آمَنُوا﴾ (بقره: ۲۱۳)؛ «وَمَنْ يُؤْمِنْ بِاللَّهِ يَهْدِ اللَّهُ قَلْبَهُ» (تغابن: ۱۱)؛ «إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ يَهْدِيهِمْ رَبُّهُمْ بِإِيمَانِهِمْ» (یونس: ۹). در قرآن کریم، ایمان، به حیات و نور؛ و کفر، به مرگ و تاریکی تشبیه شده است (ر.ک: انعام: ۱۲۲)؛ زیرا انسان قبل از آنکه هدایت الهی از او دست‌گیری کند، شبیه مرده‌ای است که از نعمت حیات محروم است و حس و حرکتی ندارد، و پس از آنکه موفق به ایمان شد و ایمانش مورد رضایت پروردگارش هم قرار گرفت، مانند کسی است که خداوند او را زنده کرده و نوری به او داده که با آن نور می‌تواند هر جا که بخواهد برود، و در پرتو آن نور، راه خود را از چاه و خیرش را از شر و نفعش را از ضرر تمیز دهد، منافع و خیرات را بگیرد و از ضرر و شر احتراز کند. به‌خلاف کافر که مثل کسی است که در

است، پس علم نیز هر چه باشد به تعلیم الهی است. قریب به مضمون آیه «عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ» (علق: ۵)، آیه زیر است که می‌فرماید: خدای تعالی شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد، درحالی‌که هیچ علمی نداشتید، و او بود که برای شما گوش و چشم و فهم قرار داد (نحل: ۷۸). دقت در حالات بشر و تدبر در آیات کریمه قرآن، این نتیجه را می‌دهد که علم نظری و اکتسابی بشر، یعنی علمی که به اشیا و خواص اشیا دارد و به دنبال آن، علمی که به معارف عقلی پیدا کرده است، تمامی آنها از حواس پنج‌گانه سرچشمه می‌گیرند؛ در نتیجه، از آنجاکه این حواس عطایای الهی است، همه علوم بشر را خدای تعالی از طریق حس به او تعلیم داده است (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۵۰۳-۵۰۴).

علاوه بر این، منشأ علوم عملی، یعنی علم به بایدها و نبایدها، نیز الهام الهی است، بدون اینکه حس بشر و یا عقل نظری او در آن نقشی داشته باشد. با توجه به آیات شریفه ۷ و ۸ سوره «شمس» (سوگند به نفس و خلقت کامل و تمام عیار آن، که خدای سبحان آن را بیافرید و سپس تقوا و فجور را به آن الهام کرد)؛ و نیز آیه ۳۰ سوره «روم» (روی دل به سوی دین حنیف و معتدل کن؛ دینی که مطابق نظام آفرینش، و زبان گویای آن است، نظامی که خلقت خود بشر نیز بر طبق آن صورت گرفته، نظامی که در سراپای عالم حاکم است، هیچ ناحیه‌اش مخالف سایر نواحی نیست)، دین پایدار هم چنین دینی است؛ علم به اعمال شایسته و حسنات، و اعمال ناشایست و سیئات، از اموری دانسته شده که به الهام الهی یعنی افکندن در دل‌ها حاصل می‌شود، و منشأ آن علم، این الهامات است. همچنین این آیه اشاره می‌کند به اینکه الهام فجور و تقوا

قدس الهی آنها را مؤید و منصور گردانیده است (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۴۶۵-۴۶۸). نمونه‌هایی از این هدایت علمی خاص و علم نوری و حیات‌بخش را در زندگی اولیای الهی می‌توان مشاهده کرد؛ هدایتی که تزلزل و خطا در آن راه ندارد (ر.ک: همان، ج ۱۱، ص ۱۵۹-۱۶۰ و ۱۷۳-۱۷۵ و ۳۰۱-۳۰۲).

ب. عمل صالح، تقوا و هدایت علمی

قرآن کریم، عمل صالح و تقوا را شرط در تفکر و تذکر و تعقل دانسته است و برای رسیدن به استقامت فکر و اصابه علم و رهایی آن از شوائب اوهام حیوانی و القائنات شیطانی، شرط کرده که علم همدوش عمل باشد. داخل شدن انسان در تحت ولایت الهی و تقربش به ساحت قدس و کبریایی خدای تعالی، انسان را به آگاهی‌هایی موفق می‌سازد و ذری به روی انسان از ملکوت آسمان‌ها و زمین باز می‌کند که از آن در، حقایقی را می‌بیند که دیگران نمی‌توانند آنها را ببینند، و آن حقایق، نمونه‌هایی از آیات کبرای خدا، و انوار جبروت اوست؛ انواری که خاموشی ندارد. آیات متعدد قرآن کریم، رابطه تقوا و عمل صالح، با خردمندی و هدایت علمی را تذکر می‌دهد. خداوند متعال می‌فرماید: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَيَعْلَمَ اللَّهُ﴾ (بقره: ۲۸۲؛ عنکبوت: ۶۹). ظاهر آیه شریفه ﴿وَأَعْبُدْ رَبَّكَ حَتَّىٰ يَأْتِيَكَ الْيَقِينُ﴾ (حجر: ۹۹)، نیز بر این معنا دلالت دارد؛ چراکه به دست آوردن یقین را نتیجه عبادت خوانده است. همچنین، در قرآن کریم می‌خوانیم: اگر از خدا پروا کنید، خدای تعالی برایتان فرقان، یعنی نیروی تشخیص، قرار می‌دهد (انفال: ۲۹)؛ و در جایی دیگر آمده است: «توشه بگیرید که بهترین توشه تقواست، و ای خردمندان، از من، یعنی پروردگارتان پروا کنید» (بقره: ۱۹۷)؛ یعنی

ظلمت و تاریکی محض به سر می‌برد و راه نجات و مفری پیدا نمی‌کند، کافر زندگی و مرگش و همچنین عوالم بعد از مرگش، همه در ظلمت است، در زندگی خیر را از شر و نفع را از ضرر تشخیص نمی‌دهد. خداوند، در آیه ۳۶ سوره «انعام» می‌فرماید: «فقط کسانی که گوش شنوا دارند (دعوت تو را) اجابت می‌کنند و مردگان را خدا زنده می‌کند.» همچنین، در آیه ۹۷ سوره «نحل» آمده است: «هر کس از مرد و زن، عمل صالح انجام دهد و مؤمن باشد، او را زندگی نیکو می‌دهیم» (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۷، ص ۴۶۴؛ و نیز، ر.ک: همان، ج ۷، ص ۲۷۹-۲۸۰).

انسان‌های برخوردار از علم و ایمان و نیز افرادی که پروردگار خود را شناخته و با شناختن او، از غیر او قطع علاقه نموده‌اند، دارای حیاتی فوق حیات سایر انسان‌ها هستند؛ چون این‌گونه افراد چیزهایی را درک می‌کنند که درک آن در وسع و طاقت دیگران نیست و چیزهایی را اراده می‌کنند که دیگران از اراده کردن آن عاجزند. خدای تعالی هم درباره آنان فرموده است: «به یقین آنان را به یک زندگی دیگری که زندگی طیب است زنده می‌کنیم» (نحل: ۹۷)؛ و نیز درباره انسان‌های فاقد ایمان فرموده است: «دل‌هایی دارند که با آن فهم نمی‌کنند، چشم‌هایی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند ولی با آن نمی‌شنوند. ایشان همچون حیوانات، بلکه گمراه‌ترند، آنان همانند مردمی هستند که غافلند» (اعراف: ۱۷۹). و در عین اینکه همان دل و چشم و گوش که در مردم با ایمان است، برای مردم بی‌ایمان هم اثبات کرده، آن آثار کاملی که دل و چشم و گوش در مردم با ایمان دارد از مردم بی‌ایمان نفی کرده و به این مقدار هم اکتفا ننموده، بلکه در آیه ۲۲ سوره «مجادله»، برای مردم با ایمان روح مخصوصی اثبات کرده و فرموده: خدا بر دل‌هایشان نور ایمان نگاشته و به روح

در ضلالت علمی بشر بیان می‌کند: «بعد از آن طبقه صالح، مردمی جانشین آنان شدند که نماز را و بهره‌مندی از آن را از دست دادند، شهوات را دنبال کردند. اینان خیلی زود گرفتار گمراهی و سردرگمی خواهند شد مگر کسی که توبه کند و ایمان آورده و اعمال صالح انجام دهد» (مریم: ۶۰). این آیه، اثر شهوت‌رانی را بیان می‌کند، و آن اثر عبارت است از غی و گمراهی، و نیز فرموده است: «به زودی کسانی را که بدون حق در زمین تکبر می‌ورزند از آیات خود منصرف می‌کنم، به طوری که هر آیت و معجزه‌ای ببینند ایمان نیاورند، و هر راه و رشدی پیش پایشان ببینند آن را انتخاب نکنند؛ در عوض، هر راه خطایی که ببینند آن را راه خود بگیرند، و این بدان جهت است که از در تکبر، آیات ما را تکذیب کردند، و بکلی از آن غافل بودند» (اعراف: ۱۴۶)، و نیز در آیه ۱۷۹ سوره «اعراف» فرموده است: «ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم آماده کرده‌ایم. اینها کسانی هستند که دل دارند، اما با دل خود که باید حق را از باطل تمییز دهند تمییز نمی‌دهند، و چشم دارند که باید با آن حق و باطل را ببینند، اما نمی‌بینند، و گوش دارند که باید با آن حق را حق بشنوند و باطل را باطل، اما نمی‌شنوند. آنان مثل چهارپایانند، بلکه وضع آنها بدتر است، و گمراه‌ترند، و غافلان همین طایفه‌اند (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۴۳۹-۴۴۲ و ۵۱۳).

امام صادق علیه السلام فرموده است: «اگر شیطان‌ها پیرامون دل‌های بنی‌آدم دور نمی‌زدند، هر آینه انسان‌ها می‌توانستند ملکوت آسمان‌ها و زمین را ببینند» (فیض کاشانی، ۱۴۱۷ق، ج ۳، ص ۱۸). و نیز در میان روایاتی که بیشتر روایان آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده‌اند، این حدیث است که آن جناب فرمود: «اگر زیاده‌روی شما

شما، بدان جهت که صاحب خرد هستید، در به کار بستن عقل و خردتان، به تقوا و عمل صالح نیاز دارید. همچنین، در قرآن کریم و روایات اسلامی، عمل به ظواهر دینی، راه رسیدن به آگاهی‌های جدید، یعنی بواطن دینی دانسته شده است. در روایتی که شیعه و سنی آن را از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده‌اند، آمده است: هر کس به آنچه که عالم به آن است عمل کند، خداوند، آنچه را هم که نمی‌داند به او یاد می‌دهد (دیلمی، ۱۴۰۸ق، ص ۳۰۱). کتاب و سنت، که راهنمای به سوی عقل است، در این باب حکم می‌کند که در ماورای ظواهر شریعت، حقایقی هست که باطن آن ظواهر است. این معنا درست است که انسان راهی برای رسیدن به آن حقایق دارد، اما راه آن، به کار بستن همین ظواهر دینی است، البته آن طوری که حق به کار بستن است نه به هر طوری که دلمان بخواهد و از حکمت پروردگار دور است که حقایقی باطنی و مصالحی واقعی باشد، و ظواهری را تشریح کند که آن ظواهر بندگانش را به آن حقایق و مصالح نرساند، و نیز محال است که خدای متعال برای رساندن بندگانش به آن حقایق، طریق دیگری نزدیک‌تر از ظواهر شرعش داشته باشد، و آن طریق را تعلیم ندهد و به جای آن، یا از در غفلت و یا سهل‌انگاری به وجهی از وجوه ظواهر شرع را که طریق دورتری است تشریح کند، با اینکه خود او در آیه ۸۹ سوره «نحل» فرموده است: «ما کتاب را بدین جهت بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز باشد» (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۴۵۸-۴۵۹؛ ج ۱۲، ص ۳۵۴-۳۵۶).

در کنار آیات بالا، که رابطه ایجابی و الزامی میان عمل صالح و تقوا را با هدایت علمی بشر نشان می‌دهد، آیات متعددی از قرآن کریم، آثار شوم شهوت‌پرستی و استکبار از پذیرفتن حق و مهمل گذاشتن قلب و چشم و گوش را

عقلی را درک نمی‌کند. همچنین، درک عقلی نیز وقتی حاصل می‌شود که عقل به سلامتی خود باقی مانده باشد و آن تا زمانی است که تقوای دینی و دین فطری‌اش را از دست نداده باشد. آیات شریفه ۷ سوره «آل عمران» (فقط صاحبان عقل متذکر می‌شوند)؛ و آیه ۱۳ سوره «غافر» (فقط کسی که توبه کند و به سوی خدا بازگردد متذکر می‌شود)؛ و آیه ۱۱۰ سوره «انعام» (این ماییم که دل‌ها و دیدگان‌شان را می‌گردانیم، به شهادت اینکه در اولین بار ایمان نیاوردند) و آیه ۱۳۰ سوره «بقره» (و کسی از کیش ابراهیم متغیر و بی‌رغبت نمی‌شود مگر آنکه قبلاً عقلش را دچار سفاهت و انحراف کرده باشد)، همگی بر این حقیقت دلالت دارد که کسی مقتضیات فطرت را ترک نمی‌کند مگر وقتی که عقلش را تباه کرده و راهی غیر از راه عقل را پیش گرفته باشد. اعتبار عقلی هم مساعد با این ملازمه بین عقل و تقواست؛ زیرا وقتی عقل و با به عبارتی نیروی تفکر و نظر انسان آسیب دید و در نتیجه، حق را حق ندید، و باطل را باطل نیافت، چگونه ممکن است از ناحیه خدای تعالی مُلهم شود به اینکه باید این کار نیک را بکند، و یا فلان کار زشت را نکند؟ مثلاً، شخصی که معتقد است بعد از زندگی دنیایی و مادی عاجل، دیگر هیچ زندگی‌ای نیست، چنین کسی معنا ندارد که مُلهم به تقوای دینی شود؛ چراکه تقوای دینی زاد و توشه زندگی آخرت است، و بهترین توشه آن است. کسی هم که دین فطری‌اش فاسد شد و از تقوای دینی توشه‌ای ذخیره نکرد، قوای داخلی و شهوت و غضبش و محبت و کراهت و سایر قوایش نمی‌تواند معتدل باشد، و معلوم است که این قوا، که فرمانده اعضای بدن است، وقتی دچار کوری شد نمی‌گذارد قوه درک نظری عمل کند و آن عملی را که شایسته آن درک است انجام دهد. بنابراین، اثر

انسان‌ها در سخن گفتن و پریشانی و آشفتگی دل‌هایشان نبود، شما هم آنچه را که من می‌بینم می‌دیدید، و آنچه را که من می‌شنوم می‌شنیدید» (ابن حنبل، بی‌تا، ج ۵، ص ۲۶۶). پس از اینکه ثابت شد هدایت علمی تکوینی خاص در گرو ایمان، تقوا و عمل صالح است، اینک به بیان علت این وابستگی و تعلق می‌پردازیم: الهام الهی بر درستی و راستی علوم عقلی کلی و بدیهیات متوقف بوده و آن نیز بر سلامت عقل و فطرت، با تمسک به ایمان و عمل صالح منوط است. همه علوم برای انسان حاصل می‌شود، به طرق مختلف، از هدایت الهی است. آنچه از علوم که مربوط به خواص اشیا خارجی است، طریقی که خدای سبحان، بشر را به آن طریق به سوی آن علوم هدایت می‌کند، طریق حس است، و آنچه از علوم کلی و فکری که چون بدیهیات عقلی نه ربطی به اعمال خوب و بد انسان دارد و نه ربطی به خواص اشیا، این‌گونه علوم را خدای تعالی به تسخیر و اعطا به انسان می‌دهد، و این تسخیر و اعطا چنان نیست که حس بتواند آن را ابطال کند، و یا انسان در حالی از حالات از آن بی‌نیاز شود. قسم سوم، علمی است مربوط به اعمال آدمی و اینکه چه اعمالی صالح و چه اعمالی فاسد و فسادانگیز است؟ چه اعمالی تقوا و چه اعمالی فجور است؟ خدای متعال، آن را از طریق الهام و افکندن در دل‌ها و کوبیدن در فطرت به انسان می‌دهد (ر.ک: همان، ج ۵، ص ۵۰۸-۵۰۷). و قسم سوم که در اصل به الهام الهی برمی‌گردد، تنها زمانی در عمل انسان مفید واقع گشته و اثرش تمام می‌شود، که قسم دوم از علوم انسان درست به دست آمده باشد، و بر درستی و استقامت رشد کرده باشد؛ زیرا بسیار اتفاق می‌افتد که انسانی در اثر کجروی‌های ممتد، فطرت خدادادی‌اش را از دست داده و حتی بدیهیات کلی و

وَمَا خَلَفَهُمْ ﴿۲۵﴾ (فصلت: ۲۵)، که مربوط به دشمنان خداوند و کسانی است که گمان می‌کردند خداوند از کارهایشان بی‌اطلاع است، استفاده می‌شود که سرگمراهی مشرکان و کفار در این است که شیاطین و قرین‌های سوء، همه امور را برای آنان زیبا جلوه می‌دهند. شاید مراد از ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ مَا خَلْفَهُمْ﴾ این باشد که هم لذت‌های مادی را که داشتند در نظرشان جلوه داد، و هم آنها را که آرزومند بودند داشته باشند، و در آینده به دست آورند. بعضی از مفسران (ر.ک: طبرسی، ۱۳۷۲، ج ۹، ص ۱۱) گفته‌اند: منظور از ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾، گناهی است که در اثر زینت دادن آن قرین‌ها مرتکب شدند، و منظور از ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾، سنت‌های زشتی است که در مردم و برای بعد از خود باب کردند، و ممکن است این وجه را در وجه قبلی درج نمود. بعضی دیگر (آلوسی، ۱۴۱۵ق، ج ۲۴، ص ۱۱۸) گفته‌اند: مراد از ﴿مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ﴾، زندگی دنیای ایشان است که بدان اقبال نموده و آن را مقدم بر آخرت داشتند، و همه برای آن سعی و تلاش کردند. و مراد از ﴿وَمَا خَلْفَهُمْ﴾، امر آخرت است که قرینان سوء ایشان را به انکار آن دعوت نموده، گفتند: قیامت، نشور، حساب، بهشت و دوزخی در کار نیست (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۷، ص ۵۸۵-۵۸۶).

ب. فسق، گناه و ضلالت علمی

از آیات فراوانی از قرآن کریم به دست می‌آید که گناه و عمل ناصالح منجر به ضلالت و عدم امکان هدایت می‌شود. علامه طباطبائی ذیل آیه ۲۶ سوره «بقره» که می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَ أَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا بَدِيعٌ بِهِ

تقوا، استقامت فطری انسان و در نتیجه، تفکر صحیح و منطبق با فطرت انسانی است. منظور اسلام از دعوت به تقوا این است که نفس بشر را از گم کردن راه فطرت و در نتیجه از دست دادن درک فطری بازداشته، او را به استقامت فطری برگرداند. اعمال صالح، خُلق و خوی پسندیده را و اخلاق پسندیده، معارف حق و علوم و افکار نافع و صحیح را به دنبال دارد. معارف حق و علوم نافع برای کسی حاصل نمی‌شود مگر بعد از آنکه خُلق و خوی خود را اصلاح کرده و فضایل ارزشمند انسانیت را کسب کرده باشد که این، همان «تقوا» است. پس حاصل کلام این شد که اعمال صالح، خلق و خوی پسندیده را در انسان حفظ می‌کند و اخلاق پسندیده، معارف حقه و علوم نافع و افکار صحیح را حفظ می‌نماید. از سوی دیگر، این علم نافع هم، وقتی نافع است که توأم با عمل باشد، که هیچ خیری در علمی که عمل با آن نباشد، نیست (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۵، ص ۴۳۶-۴۳۹ و ۵۰۸-۵۰۹).

بخش چهارم: ضلالت علمی تکوینی خاص و عوامل آن

پس از تقسیم هدایت علمی الهی به عام و خاص، و پس از بحث از هدایت علمی خاص مؤمنان با تقوا و عمل صالح، اکنون باید بگوییم که برخلاف هدایت الهی، ضلالت، جنبهٔ تشریعی و عمومی نداشته و فقط تکوینی، و نیز مخصوص کسانی است که خود را آگاهانه و آزادانه در مسیر کفر و شرک و فسق قرار داده و از هدایت علمی پروردگار محروم کرده‌اند. در ادامه، نقش دو عامل کفر و فسق را در ایجاد و تقویت ضلالت علمی بشر بررسی می‌کنیم:

الف. کفر، شرک و ضلالت علمی

از آیه شریفهٔ ﴿وَقِيضْنَا لَهُمْ قُرْنَاءَ قُرَيْنُوا لَهُمْ مَا بَيْنَ أَيْدِيهِمْ

كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ ﴿﴾ چنین آورده است: این آیه، شهادت می‌دهد بر اینکه یک مرحله از ضلالت و کوری به دنبال کارهای زشت انسان به عنوان مجازات در انسان گنهکار پیدا می‌شود، و این غیر آن ضلالت و کوری اولی است که گنهکار را به گناه واداشت؛ چون در آیه مورد بحث می‌فرماید: ﴿وَمَا يَضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾، و اضلال را اثر و دنباله فسق معرفی کرده، نه جلوتر از فسق. پس، معلوم می‌شود که این مرحله از ضلالت غیر از آن مرحله‌ای است که قبل از فسق بوده، و فاسق را به فسق کشانیده است» (طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۱۴۱؛ ج ۲، ص ۵۴۳-۵۴۴).

بر اساس آیات قرآنی، گناه زیاد و مستمر، سرانجام انسان را به تکذیب روز جزا منتهی می‌کند؛ چراکه یگانه مانعی که انسان را از گناه باز می‌دارد، ایمان به بعثت و جزاست، و کسی که در شهوات فرو رفته و دلش گناه‌دوست شده باشد، حاضر نیست منع هیچ مانعی از گناه را و از آن جمله مسئله قیامت را بپذیرد، و نسبت به گناهان بی‌رغبت و متنفر شود؛ در نتیجه، گناه زیاد، کار او را به آنجا منتهی می‌کند که قیامت و جزا را بکلی انکار می‌نماید. آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ يَكْتُمُونَ بَيِّنَاتٍ مِنَ الدِّينِ وَمَا يَكْتُمُونَ بِهَا إِلَٰهًا كُلُّ مُعْتَدٍ أَنَّهُمْ﴾ (مطففین: ۱۱ و ۱۲؛ روم: ۱۰)، همین مسئله را خاطر نشان می‌سازد (ر.ک: همان، ج ۲۰، ص ۳۸۴-۳۸۶؛ ج ۱۲، ص ۳۵۴-۳۵۶). همچنین، در آیه شریفه ﴿وَمَنْ يَعْمُرْ عَنَّ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِبِضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ وَإِنَّهُمْ لَيَصُدُّونَهُمْ عَنِ السَّبِيلِ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ مُهْتَدُونَ﴾ (زخرف: ۳۶) خداوند می‌فرماید: کسی که از یاد خدای رحمان، خود را به کوری بزند، ما شیطانی برایش می‌آوریم. و این شیطان، مصاحبی است که هرگز از شخص شب‌کور جدا نمی‌شود. و شیطان‌ها این‌گونه افراد

را که از یاد خدا خود را به کوری می‌زنند از ذکر منصرف می‌کنند، و آن وقت است که می‌پندارند به سوی حق راه یافته‌اند. و این پندار غلط که، وقتی از راه حق منحرف می‌شوند گمان می‌کنند هدایت یافته‌اند، خود نشانه تقیض قرین است؛ یعنی نشانه آن است که از تحت ولایت خدا در آمده، و در تحت ولایت شیطان قرار گرفته‌اند؛ چراکه انسان به طبع اولی خود، مفضول بر این است که متمایل به حق باشد، و به حکم فطرتش می‌خواهد هر چیزی را که به وی عرضه می‌شود بشناسد، ولی اگر سخن حقی بر او عرضه شود و او به پیروی هوای نفسش، از پذیرفتن آن سر باز زند و همین روش را ادامه دهد، خداوند مهر بر دلش زده، چشم دلش را کور می‌کند، و قرینی برایش مقدر می‌کند، آن وقت دیگر با هر حقی که مواجه شود، آن را بر باطل منطبق می‌کند؛ با اینکه فطرتاً متمایل به آن است، ولی شیطان او را به این تطبیق دعوت می‌کند؛ در نتیجه، می‌پندارد که راه، همین است، و نمی‌فهمد که در بیراهه است، می‌پندارد که بر حق است، و احتمال هم نمی‌دهد که راه باطل را می‌رود (ر.ک: طباطبائی، ۱۴۱۷ق، ج ۱۸، ص ۱۵۰-۱۵۲؛ ج ۱۷، ص ۲۲-۲۳ و ۹۲-۹۳؛ ج ۸، ص ۴۳۴-۴۳۵).

نتیجه‌گیری

هدایت، به معنای راهنمایی، همراه با لطف است. از آیات متعدد قرآنی استفاده می‌شود که لازمه هدایت الهی، شرح صدر برای اسلام، و لازمه ضلالت، قساوت قلب از یاد خداست. ضلالت به معنای گمراهی است و در مقابل هدایت قرار دارد؛ به همین جهت، اثرش هم مقابل اثر آن است، و آن این است که دل گنجایش حق و صدق را نداشته و از داخل شدن حق و صدق در آن امتناع داشته باشد. هدایت، ابتدا و آغازش از ناحیه خداست، که

منابع

- آلوسی، سید محمود، ۱۴۱۵ق، *روح المعانی فی تفسیر القرآن العظیم*، بیروت، دارالکتب العلمیه.
- ابن حنبل، احمد بن، *مسند ابن حنبل*، قاهره، مؤسسه قرطبه.
- دیلمی، حسن بن ابی الحسن، ۱۴۰۸ق، *أعلام الدین*، قم، مؤسسه آل‌البیت علیهم‌السلام.
- راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۴۱۲ق، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، دارالعلم.
- طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۱۷ق، *المیزان فی تفسیر القرآن*، ترجمه سید محمد باقر موسوی همدانی، قم، جامعه مدرسین.
- طبرسی، فضل بن حسن، ۱۳۷۲، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو.
- عیاشی، محمد بن مسعود، ۱۳۸۰ق، *کتاب التفسیر*، تهران، چاپخانه علمیه.
- فیض کاشانی، ملا محمد حسن، ۱۴۱۷ق، *المحجة البیضاء فی تهذیب الاحیاء*، چ چهارم، قم، جامعه مدرسین.
- کلینی، محمد بن یعقوب، ۱۳۶۲، *الکافی*، چ دوم، تهران، اسلامیه.
- مجلسی، محمد باقر، بی تا، *بحار الانوار*، تهران، اسلامیه.

نتیجه‌اش هدایت شدن بنده است، ولی ضلالت، ابتدایش از خود بنده است، و خداوند به خاطر سوء اختیار بنده، او را با ضلالت بیشتری کیفر داده و بر ضلالتش می‌افزاید.

هدایت، از جهات متعدد، تقسیمات مختلفی دارد. هدایت، از جهتی، به هدایت فطری تکوینی و زبانی تشریحی تقسیم می‌شود. هدایت فطری تکوینی عبارت از این است که بشر به نوعی از خلقت آفریده شده، و هستی‌اش به الهامی مجهز گردیده که با آن الهام، اعتقاد حق و عمل صالح را تشخیص می‌دهد. قسم دوم، یعنی هدایت کلامی و زبانی و تشریحی، از طریق دعوت انجام می‌شود؛ یعنی خدای تعالی انبیایی را مبعوث و کتبی را نازل و شرایی را تشریح نموده، و به این وسیله، پیش پای بشر را در زندگی‌اش روشن، و سعادت و شقاوتش را بیان می‌کند، و این دعوت به طور مدام در بین بشر جریان داشته، و به وسیله دعوت فطرت تأیید می‌شود. هدایت تکوینی، به دو قسم هدایت علمی و عملی تقسیم می‌شود. هدایت علمی، همان توفیق درک و فهم معارف حقه، و هدایت عملی، توفیق پیروی و التزام عملی نسبت به این معارف است. هدایت علمی نیز، خود، به دو گونه عام و خاص تقسیم می‌شود. هدایت علمی عام، در آیه ۵۰ سوره «طه» مطرح شده است: «خدایی که خلقت هر چیزی را به آن چیز داد و سپس آن را هدایت کرد.» این هدایت، از راه عقل، فطرت و امثال آن، قابل تحصیل است. اما هدایت علمی خاص، در آیات و روایات، منوط به ایمان، تقوا و عمل صالح دانسته شده است. در این مقاله، با تکیه بر تفسیر المیزان، به بیان رابطه میان ایمان و عمل صالح با هدایت علمی بشر، در قرآن کریم، پرداختیم و در ادامه، نشان دادیم که کفر، شرک و فسق رابطه مستقیم با ضلالت علمی و کوری بصیرت دارد.